ادامه از صفحه ۵

ریشه‌های اقتصادی ظهور ترامپ در آمریکا

بااین‌حال، آنچه پس از بحران رخ داد، جالب و تا حدی اعجاب‌آور می‌نماید. در حالی که انتظار می‌رفت با توجه به ابعاد بحران رخ‌داده، تغییرات جدی در سیستم مدیریت اقتصادی ایالات متحده و به تبع آن، جهان روی دهد- درست مانند آنچه پس از رکود بزرگ در ۱۹۲۹ روی داد و به ظهور رویکرد کینزی انجامید-، فقط به تغییراتی جزئی و غیرسیستماتیک بسنده شد و زیربنای سیستم اقتصادی دست‌نخورده باقی ماند. نتیجه این امر آن بود که اختلاف طبقاتی‌ای که در ۲۵ سال گذشته رو به فزونی گذاشته بود، با سرعت بیشتری رشد کرد. عملکرد دولت در نجات مؤسسات مالی و بانک‌ها، هم از سوی اقتصاددانان دگراندیش و هم به وسلیه مردم زیر سؤال رفت. به نظر آنها، درحالی‌که خود بانک‌ها و مؤسسات مالی عامل شروع بحران به حساب می‌آمدند و مردم عادی بالاخص طبقه متوسط و کارگر بیشترین زیان را در این بحران دیده بودند، دولت نه‌فقط کمترین توجهی به جبران رفاه ازدست‌رفته این طبقات نکرد، بلکه به نجات عوامل به‌وجودآورنده بحران پرداخت و باعث سرخوردگی هرچه بیشتر مردم از نظام سیاسی که نمی‌تواند مشکلات آنها را حل کند، شد. این شرایط بود که سبب شد جامعه آمریکا با وجود آرامش نسبی ظاهری پس از فروکش‌کردن بحران، به سمت دوقطبی‌شدن روزافزون پیش برود که در یک سمت این جامعه تقسیم‌شده طبقه متوسط و کارگر و در سمت دیگر طبقه الیت و مرفه قرار داشتند. ثروتمندان و اغنیا در حال پول‌دارترشدن بودند و فقرا هر روز فقیرتر و تعدادشان بیشتر می‌شد. نظام بازار هر جا که توزیع ثروتی بود آن را به اغنیا اختصاص می‌داد و پاداش هر رشد اقتصادی ایجادشده نصیب اغنیا می‌شد که منجر به گسترش نابرابری و قطبی‌شدن جامعه می‌شد. جرقه‌هایی از این قطبی‌شدگی را می‌شد در جنبش تسخیر وال‌استریت مشاهده کرد.

رهاورد این قطبی‌شدگی، بی‌اعتمادی روزافزون به ساختار سیاسی آمریکا بود. این بی‌اعتمادی، خود را در آرای بالای ترامپ در انتخابات درون‌حزبی جمهوری‌خواهان که خود را به عنوان گزینه ضدسیستم معرفی کرده بود، نشان داد. همچنین این بی‌اعتمادی در انتخابات درون‌حزبی دموکرات‌ها نیز با اقبال بی‌سابقه نامزد سوسیالیست حزب، برنی سندرز، خود را نمایان کرد و این پیامی بود که حزب دموکرات با جدی‌نگرفتن آن از پذیرشش سر باز زد و در نهایت کلینتون را که نماینده تمام‌عیار ساختار سیاسی موجود آمریکا بود، به عنوان نامزد نهایی خود برگزید. در برآوردهای اولیه به نظر می‌رسد آرای ترامپ اکثرا از طرف طبقه کارگر و در حاشیه سفیدپوست بوده و وی با شعارهای پوپولیستی خود توانسته با استفاده از بی‌اعتمادی این طبقه نسبت به ساختار سیاسی حاکم، آرای آنها را به سمت خود جلب کند. طنز تلخ ماجرا اینجاست که سیاست‌های اقتصادی‌ای که ترامپ در مبارزات انتخاباتی خود، وعده تحقق آنها را داده است، در صورت اجرا نه‌فقط بر رفاه نسبی این طبقات در حاشیه نمی‌افزاید، بلکه شکاف درآمدی میان طبقات را نیز عمیق‌تر خواهد کرد. نقل‌قولی از چارلز تیلور، فیلسوف شهیر کانادایی، خالی از لطف نیست. «هنگامی که مردم از دموکراسی ناامید می‌شوند، بازهم به پای صندوق‌های رأی می‌روند، ولی نه برای اینکه از میان ایده‌های مختلف انتخاب کنند، بلکه تا خشم و ناراحتی خود از سیستم موجود را نشان دهند».

نظام بازار غول‌های ثروتمندی را تولید می‌کند که تمایل به کنترل وضعیت کنونی دارند و اگر نظام سیاسی به صورت نظام‌مند به نفع طبقه ثروتمند جامعه کار کند، این غول‌ها هستند که ترغیب می‌شوند تا درگیر سیاست شوند و درنهایت به کسانی خدمت می‌کنند که صدایشان شنیده شود. واضح است صدای ثروتمندان شنوندگان بسیاری دارد. به‌این‌ترتیب فردی که خود زاییده نظام بازار است و با استفاده از همین سیستم به یک غول اقتصادی تبدیل شده، با شعارهای ساختارشکنانه علیه وضعیت موجود به اتاق بیضی‌شکل (ریاست‌جمهوری) می‌رود.

آنچه انتخاب ترامپ به ما می‌آموزد، این است که نابرابری جهانی امری نگران‌کننده است و اگر فکری برای پرکردن این شکاف درآمدی نشود، باید منتظر ظهور ترامپ‌هایی دیگر در سرتاسر جهان باشیم که با شعارهای عوام‌فریبانه توده‌ها را به سمت خود جذب می‌کنند. بسیاری چیزها در خطر است. نظام اقتصادی آمریکا از نظر شهروندان شکست خورده و نظام سیاسی در چنگ منابع پولی است. اعتقاد به دموکراسی همراه با اعتقاد به نظام بازار آزاد در حال کم‌شدن است. پیام انتخاب ترامپ از سوی شهروندان آمریکایی مشخص است؛ ما دیگر قادر به تحمل فاصله طبقاتی نیستیم. به قول توماس پیکتی، تنها راه پیروزی بر ترامپیسم، کم‌کردن اختلاف طبقاتی است.

* دانشجوی کارشناسی ارشد
دانشگاه علامه طباطبایی

ارزخوری ۲ هزار میلیارددلاری برنامه ششم

ادامه از صفحه ۵

به محض اینکه این سیاست‌های کلی منتشر شد، سخنگوی دولت که رئیس سازمان برنامه و بودجه نیز هستند، آمدند و گفتند ما اعلام آمادگی می‌کنیم برای دستیابی به رشد هشت‌درصدی در سال‌های برنامه با یک شرط؛ آن هم به شرطی که سالانه ۲۰۰ میلیارد دلار در اختیار ما قرار گیرد. ایشان عملا حتی لحظه‌ای درنگ برای خود روا نداشتند که واقعا در دوره‌ای که ما سالانه نزدیک به چنین رقمی را در اختیار داشته‌ایم، آیا رشد هشت‌درصدی به دست آورده‌ایم؟ بیخ گوش همین دولت هم آن شرایط را تجربه کردیم، این چه موضوعی است که دوباره مطرح می‌شود؟

مسئله اساسی‌تر این است که در سال ۱۳۸۴ برآورد این بود که برای دسترسی به رشد هشت‌درصدی ما سالی ۱۶.۵ میلیارد دلار نیاز داریم و آنچه الان سخنگوی دولت اعلام کرده، جزء خوشبینانه‌ترین برآوردهای سازمان برنامه و بودجه است. ما باید از خودمان بپرسیم که در حیطه فرهنگ، سیاست و اجتماع در این ۱۰ سال چه کرده‌ایم که برای دستیابی به هدف واحد، به بیش از ۱۲ برابر دلار نفتی نیاز داریم.

واکاوی تک‌تک این مسائل که چنین شرایطی را برای ما ایجاد کرده و به صورت کلی گفتیم ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اوضاع بحرانی است! که وقتی وارد جزئیاتش می‌شویم، یکی پس از دیگری، روحیه‌مان را خراب می‌کند؛ افق‌های جدیدی را به روی کشور گشود اما هراسی باورنکردنی در کل سیستم برای این مواجهه مشاهده می‌شود.

ما برای رفتن به سمت این تغییر به سه گروه شناخت نیاز داریم؛ شناخت وضع موجود، شناخت وضع مطلوب و فراهم‌کردن سازوکارهای گذر از وضع موجود به وضع مطلوب. اما ما قادر و مایل به شناخت وضع موجود نیستیم و گستاخی این را نداریم که با واقعیت آن طور که هست، روبه‌رو شویم. تجربه‌هایی که واقعا برخی از آنها را که هم بدیع بود و هم نتایج نامتعارفی داشت در دولت قبلی ملاحظه کرده‌اید، از قبیل دیر منتشرشدن آمارها، دست‌کاری آنها و... که عناصر و علاماتی هستند که گواهی می‌دهند ما نه مایل و نه قادر به شناخت وضع موجود هستیم.

در ماجرای اقتصاد مقاومتی هم هنوز به ما گفته نشده است که قرار است توان مقاومتی‌مان را در برابر چه چیزی بالا ببریم؟ یعنی نمی‌توانیم یا نمی‌خواهیم یا هر دو که به صراحت بگوییم چه اتفاقی افتاده است که احساس کرده‌ایم باید مقاومتمان را بالا ببریم. این گستاخی را هم نداریم که حتی بگوییم در گذشته چه اتفاقی افتاده که توان مقاومت ما متزلزل شده است. تا زمانی که از این موضوع حرف نزنیم، هر قدر قرارگاه و ستاد و پول هم تشکیل و تخصیص دهیم، وقتی نمی‌دانیم چه چیزی را می‌خواهیم تغییر دهیم و وقتی نمی‌دانیم این تغییر می‌خواهد چه باشد، در چنین شرایطی اگر دستاوردی حاصل شود، مایه شگفتی است اما ما عموما وقتی دستاوردی حاصل نمی‌شود، شگفت‌زده می‌شویم.

به گواه شواهد تاریخی انکارناپذیر، گرفتاری ما در زمینه شناخت وضع مطلوب اصلا کمتر از گرفتاری ما در زمینه شناخت وضع موجود نیست. ما خیلی راحت می‌توانیم بگوییم، این نیست، این هم نیست و دیگری هم نیست اما اینکه بگوییم چه چیزی هست، به سطوحی از دانایی هویت جمعی نیاز دارد که بسترهایش متأسفانه در حد نصاب و با هویت جمعی در کشور ما موجود نیست و چون اصلا طرح مسئله نمی‌شود، ما دنبالش هم نمی‌رویم که ایجادش کنیم.

محور سوم، سازوکارهای برون‌رفت از وضع موجود و حرکت به سمت وضع مطلوب است که اینجا به فهم نظری نیاز داریم تا بدانیم چه چیزهایی به چه چیزهایی وابسته هستند و برعکس. کانون اصلی بحران معرفتی در اداره جامعه ما به فقدان فهم نظری برمی‌گردد و چون این فهم نظری وجود ندارد، دائما در حال آزمون و خطاهای پرهزینه و بی‌فرجام هستیم که بی‌فرجام‌بودنش ناظر بر این مسئله است که آزموده‌ها را مکرر آزمون می‌کنیم که گویی نشان می‌دهد ما نمی‌فهمیم چه چیزی به چه چیزی مربوط است و چه چیزی به چه چیزی مربوط نیست.

در اینجا ماجراهای خیلی زیادی وجود دارد که از آن صرف‌نظر می‌کنم و این نکته را می‌گویم که وقتی ما گستاخی شناخت وضع موجود را نداریم و قادر به شناسایی مؤلفه‌های وضع مطلوب هم نیستیم، فهم نظری باکفایتی هم برای گذار در اختیارمان نیست، بنابراین ماجرا، ماجرای روزمرگی می‌شود و ادادرآوردن در زمینه توسعه‌خواهی یا هر چیز مشابه آن... .

ما بی‌شمار هدف‌گذاری می‌کنیم و می‌گوییم ماشین دیوان‌سالاری دولت هم موظف است این را پیگیری و اجرا کند اما تا همین الان یک مطالعه نداشته‌ایم که به ما بگوید این ماشین دیوان‌سالاری چه مقدار می‌تواند بار حمل کند؟ هنوز هیچ تصویر روشمندی از واقعیت آسیب‌پذیری‌های این دیوان‌سالاری نداریم.

در چنین شرایطی نتیجه این می‌شود که هرکس به‌دنبال تبرئه خودش است و هرکس می‌کوشد توپ را به زمین دیگری بیندازد. همان چیزی که من اسمش را گذاشته‌ام راهبرد بستن دهان! مثلا گفته می‌شود در یک سند به اقتصاد مقاومتی توجه نشده است، آن‌وقت برای بستن دهان منتقدان احتمالی یک ضمیمه طولانی‌تر از اصل سند به آن اضافه می‌کنند و می‌گویند این هم اقتصاد مقاومتی! اما اگر شما ابتدایی‌ترین دانسته‌ها را در آن جست‌وجو کنید، مطلقا پاسخی برایش وجود ندارد.

نتیجه این شده که دولت از دادن یک سند استاندارد که حتی در استاندارد تجربه‌های قبلی بتوان گفت سند برنامه توسعه است، طفره می‌رود، فقط در حدی که دهان‌ها بسته شود و کسی نگوید این دولت به برنامه اعتقاد ندارد، قانون را رعایت نمی‌کند یا اصلا برنامه ندارد. چیزی تهیه شده است که من گوشه‌هایی از آن را می‌گویم تا به اعتبار هر سطح درکی که ما از شرایط خطیر فعلی داریم، به این نتیجه برسیم که ما واقعا به یک مجاهده ملی و ابتدا در سطح اندیشه‌ورزی نیاز داریم و مخالفان دولت هم باید بفهمند که مسئله صرفا مسئله قوه مجریه نیست؛ نه این شرایط به‌تنهایی به وسیله قوه مجریه ایجاد شده و نه برون‌رفت از آن به‌تنهایی امکان‌پذیر است؛ پس به آتش اختلاف این‌قدر دامن نزنند که همه‌چیز را بسوزاند.

دولت چیزی به نام لایحه داده و بعد هم چیزی داده که مشخص نیست مصوب هیأت دولت است یا سازمان برنامه، در چارچوب بستن دهان درست کرده‌اند و اسمش را هم گذاشته‌اند سند برنامه. این سند برنامه تقریبا هیچ نسبتی با سند لایحه ندارد اما هربار هر انتقادی که از سند لایحه می‌شود، عزیزان به سند برنامه ارجاع می‌دهند چون مطمئن هستند بیش از ۹۹ درصد ایرانیان گرامی هرگز آن سند را نخواهند خواند. اما من چون ساده‌لوحی ساختاری دارم، با دقت این سند را خوانده‌ام.

برآورد ما این است که برای انجام چیزهایی که در سند برنامه آمده است، به شرط ثبات سایر شرایط برای یک دوره پنج‌ساله حداقل فقط دو هزار میلیارد دلار ارز لازم است اما این سند هرگز در دستور کار قرار نمی‌گیرد؛ فقط در مواجهه‌های حضوری به کار می‌آید تا بگویند ما همه‌چیز را در این سند پیش‌بینی کرده‌ایم.

ما خیلی وقت است که داریم راهبرد بستن دهان را اجرا می‌کنیم اما شرایط فعلی به ما می‌گوید که بگوییم در حیطه‌هایی که به حیات ایرانیان مربوط است با چالش روبه‌رو هستیم و باید رویه‌های موجود در سطح کلی حاکمیت دستخوش تحولات توسعه‌گرا شود.

این دو هزار میلیارد دلار را این‌گونه برآورد کرده‌ایم که هزار میلیاردش را سخنگوی گرامی دولت قبول کرده و ما دیدیم هدف‌گذاری‌هایی که برایش منابع دیده شده است، تقریبا یک‌سوم هدف‌گذاری‌هایی است که برایش منابعی دیده نشده است. بنابراین ما خیلی تخفیف داده‌ایم که چنین مبلغی را برآورد کرده‌ایم که اگر همه‌چیز فراهم بود و جلوبردن کار فقط منوط به دلار بود، کف منابع ارزی موردنیاز این مقدار است.

عزیزان در این سند می‌خواهند در یک دوره پنج‌ساله، ۲۹۴ هدف کلی را محقق کنند. هرکس که با الفبای برنامه‌ریزی توسعه آشناست، می‌داند اگر هدف کلی از سه مورد بیشتر شد، در عمل به این معناست که گویی اصلا هدفی وجود ندارد و کسی هم دنبال تحقق آنها نیست. ۶۵۴ راهبرد کلی هم در این سند وجود دارد و خداوند توفیق داده و از این نظر امکانات این سند فوق‌العاده است! هزارو ۵۵۱ سیاست کلی هم برای این دوره پنج‌ساله در نظر گرفته شده است و حال گوشه‌ای از ابعاد این واقعیت که ما درباره مسائل بسیار جدی و زیربنایی کشورمان چقدر نیاز به همفکری و گفت‌وگو داریم، روشن می‌شود.

برداشت من این است که به لحاظ نقطه‌عطف زمانی جایگاه برنامه ششم، یک نقطه‌عطف تاریخی است. ما بعد از عبور از یک دوره که به طرز غیرعادی رانت‌زده بود، اگر مسئله توسعه را به‌عنوان یک پدیده همه‌جانبه در نظر بگیریم، آن وقت متوجه می‌شویم که کانون‌های اصلی تمرکز ما به جای آنکه ارز و ریال باشد، در درجه اول یک آشتی میان عوامل تضمین‌کننده بقای کشور در سطح ساخت قدرت است که اگر درباره‌اش حرف نزنیم و بگوییم همه چیز بر وفق مراد است، مشکلمان حل نمی‌شود؛ چون تعارض منافع غیرمتعارفی که در کشورمان وجود دارد، امکان نمی‌دهد که ماجرا جلو برود و این مسئله مطلقا با ارز و ریال حل‌شدنی نیست.

شما می‌دانید که الان حس ملی در سطح فرادستان به طرز غیرمتعارفی ضعیف شده و سند برنامه میان‌مدت اگر بخواهد واقعا برنامه‌ای برای تغییر باشد، می‌تواند با منطق کارشناسی، ذهن ما را به کانون‌های بحرانی تضعیف‌کننده بقای ملی حساس و آن حس ملی را در سطح فرادستان تقویت کند.

من فهرستی از مسائل حیاتی مبتلابه روزمره کشور نوشته‌ام که در این سند هیچ بحثی از آنها نشده است و الان به دلیل ضیق وقت از طرح آن معذوریم. مسئله بسیار مهم دیگر که در ساخت رانتی به‌طور کامل فراموش می‌شود، مسئله شتاب تاریخ است. ما الان هم به گذشت ۳۶۵ روز می‌گوییم یک سال، در ربع پایانی قرن هجدهم هم به آن می‌گفتیم یک سال، اما ما مفهومی داریم به نام هزینه فرصت زمان. برآوردها می‌گوید ازدست‌دادن هر یک سال زمان در شرایط کنونی به اندازه بیش از ۱۱۰ سال زمان ازدست‌دادن در ربع پایانی قرن ۱۸ است.

من فقط ارجاع می‌دهم بروید و ادبیات انقلاب دانایی را بخوانید. وقتی که دانایی وارد تابع تولید می‌شود، بازدهی‌ها را صعودی می‌کند و تغییرات فراوانی را در کل نظام حیات جمعی ایجاد می‌کند. ما در این سند فرض کرده‌ایم کل عالم متوقف است و زل زده است به اینکه ما می‌خواهیم چه کولاک جدیدی بکنیم!

ما با همه آن اظهار لطف‌هایی که به خودمان داریم، از میانگین خام فروش‌های عالم هم سهم دانایی در خلق ارزش افزوده‌مان کمتر است. همین سال گذشته فرهنگستان علوم گزارشی را منتشر کرده که در آنجا می‌گوید در یک سال معین، چهار مورد از ۱۳ هزار مقاله isi را به نام ایران ثبت کرده‌اند که ازآن‌میان چهار مورد به پتنت رسیده است. یعنی یک قدم به سمت کاربست عملی جلو رفته است. در همه عالم کسی برای آن مقاله‌های انتشاریافته تره هم خرد نمی‌کند. کشوری که به‌شدت تنگنای سرمایه انسانی دارد، منابع خودش را خرج و آدم‌هایش را مشغول می‌کند که به بیگانگان سرویس دهند، عینا نماد این قضیه در اقتصاد را هم با واردات کالای قابل تولید در کشور از خارج انجام می‌دهیم، ما آدم‌هایمان را تربیت می‌کنیم و آن‌وقت همان فرصت‌ها برای اشتغال مولد را در اختیار کسانی قرار می‌دهیم که آنها را استکبار جهانی می‌نامیم.

در کلی‌ترین حالت، پیشنهاد این‌جانب توقف روند کم‌ثمر و فاقد چشم‌انداز عملی در زمینه تهیه قانون برنامه ششم و بازگشت به موازین شناخته‌شده علمی بر محور شفافیت-مشارکت و اصول محکم برنامه‌ریزی توسعه است.

عکس: رضا حسینی، آنا

از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۱، رشد متوسط اقتصادی در ایران ۱۱.۲ درصد بوده است. الان برای تقریبا تمام دولت‌مردان ما، رشد بالای شش درصد یک آرزو یا معجزه جلوه می‌کند. در دوره ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶، میانگین رشد اقتصادی ۱۵ درصد بوده است. می‌خواهم بگویم آن چیزی که مفهوم رشد را در ادبیات توسعه معنادار می‌کند، کیفیت رشد است نه اندازه‌اش و ما به طرز غیرمتعارفی، مشاهده می‌کنیم که از بحث درباره طول و عرض کیفیت آن، فرار می‌کنیم

خبر

ابلاغیه وزارت صنعت به ایدرو برای تعیین‌تکلیف مدیر نجومی‌بگیر

● **تسنیم:** معاونت امور انسانی وزارت صنعت، معدن و تجارت درباره حقوق نجومی یکی از مدیران این مجموعه گفت: وزارت صنعت به مدیرعامل ایدرو این موضوع را ابلاغ کرده تا به صورت جدی تعیین‌تکلیف شود.

محمدرضا فیاض، معاونت امور انسانی وزارت صنعت، معدن و تجارت، در رابطه با یکی از افراد زیرمجموعه وزارت صنعت که جزء ۱۰مدیری است که حقوق نجومی دریافت کرده و بنا بر اظهارات عادل آذر هنوز آن را پرداخت نکرده است، گفت: وزارت صنعت به مدیرعامل ایدرو این موضوع را ابلاغ کرده تا به صورت جدی تعیین‌تکلیف شود.

وی گفت: در این ابلاغیه بیان شده این مدیر یا باید از قانون تبعیت کرده یا از مسئولیت خود بر کنار شود.

آنفلوانزای مرغی رئیس دامپزشکی را به عراق کشاند

● **مهر:** رئیس انجمن پرورش‌دهندگان مرغ گوشتی گفت: یک مورد آلودگی به آنفلوانزای فوق‌حاد پرندگان در استان آذربایجان‌شرقی گزارش شده است.

محمد یوسفی با بیان اینکه یک مورد آلودگی به آنفلوانزای فوق‌حاد پرندگان در استان آذربایجان‌شرقی گزارش شده است، اظهار کرد: پیش از این نیز مواردی از آلودگی به این بیماری در جنوب‌غربی استان تهران و البرز مشاهده شده بود. وی با اشاره به اینکه صادرات مرغ به افغانستان مدتی قبل به دلیل برخی مسائل متوقف شده بود و الان با شیوع آنفلوانزا، دامپزشکی کشورمان هم اجازه این کار را نمی‌دهد، افزود: صادرات این محصول به عراق به دلیل شیوع آنفلوانزای فوق‌حاد پرندگان در برخی از نقاط کشور، متوقف شده است.

رئیس انجمن پرورش‌دهندگان مرغ گوشتی اضافه کرد: درحال‌حاضر رئیس سازمان دامپزشکی به عراق سفر کرده و درحال مذاکره با مسئولان دامپزشکی این کشور است تا صادرات مرغ و تخم‌مرغ از نقاطی که به این بیماری آلوده نیستند، از سر گرفته شود.